Applied Psychology, Volume 20, Issue 3, 2026, 128-158
ISSN: 2008-4331, eISSN: 2645- 3541
Received: 14 December 2025 *Revised:9 May 2026* *Accepted: 15 May 2026*

Research Article

Behind the Scenes of Discrepancies in Parenting Styles: A Phenomenological Analysis of Parents' Lived Experiences

Mohammad Reza Roshanaei[1], Shahryar Yarmohamadi Vasel[2]*, Hossein Mohagheghi[3] & Mohammad Reza Zoghi Paydar[3]

1. Ph.D. Candidate in Psychology, Department of Psychology, Faculty of Economic and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.
2. Professor of Psychology, Department of Psychology, Faculty of Economic and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran . Email: yarmohamadivasel@basu.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Psychology, Faculty of Economic and Social Sciences, Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran.

Abstract

Aim: Consistency in parenting approaches is an important aspect of family functioning and child development. However, differences between parents in their beliefs, expectations, and disciplinary practices may create interpersonal conflict and challenges in child-rearing. Understanding how parents experience and manage these differences can provide valuable insights for family counseling and intervention development. This study aimed to explore parents' lived experiences of discrepancies in parenting styles.

Method: This qualitative study employed a descriptive phenomenological approach. The study population consisted of parents of first-grade elementary school students in District 5 of Tehran in 2025. Twenty-six participants, representing 13 couples, were recruited through convenience sampling, with recruitment continuing until data saturation was achieved. Data were collected using the Parenting Styles Scale and semi-structured interviews. Analytical rigor was supported through member checking, an audit trail, and parallel coding.

Results: Analysis of the participants' experiences yielded 15 subthemes organized into five overarching themes: emotional and physical experiences of conflict, perceptions of the nature and sources of parenting disagreements, relational dynamics and interactional patterns, perceived consequences of parenting discrepancies, and coping strategies and meaning-making processes. These themes reflected the multiple emotional, interpersonal, and practical dimensions of differences in parenting approaches.

Conclusion: The findings provide a comprehensive understanding of how parents experience and respond to discrepancies in parenting styles. These insights may inform family counseling programs and interventions aimed at improving parental communication, cooperation, and consistency in child-rearing practices.

Key Words: *Couple Conflict, Coping Strategies, Discrepancies in Parenting, Emotional-Somatic Experiences, Interactional Patterns, Parenting*

Citation: Roshanaei, M., Yarmohamadi Vasel, Sh., Mohagheghi, H., & Zoghi Paydar, M. (2026). Behind the Scenes of Discrepancies in Parenting Styles: A Phenomenological Analysis of Parents' Lived Experiences. *Appl. Psychol 20 (3):128-158.*

OPEN ACCESS 10.48308/apsy.2026.242901.1952

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

فصلنامهٔ روان‌شناسی کاربردی، دورهٔ ۲۰، شمارهٔ ۳، پائیز ۱۴۰۵، ۱۵۸-۱۲۸
ISSN: 2008-4331, eISSN: 2645- 3541
دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳ دریافت اصلاحات: ۱۴۰۵/۰۲/۱۹ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۵

مقاله پژوهشی

پشت صحنه اختلافات در شیوه‌های فرزندپروری: یک تحلیل پدیدارشناسانه از تجارب زیسته والدین

محمدرضا روشنائی[۱]، شهریار یارمحمدی واصل[۲*]، حسین محققی[۳] و محمدرضا ذوقی پایدار[۳]

۱. کاندیدای دکتری روانشناسی، گروه روانشناسی، دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.
۲. استاد، گروه روانشناسی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. ایمیل: yarmohamadivasel@basu.ac.ir
۳. دانشیار، گروه روانشناسی، دانشکدهٔ علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

چکیده

هدف: خانواده به عنوان هسته بنیادین جامعه، نقش بی‌بدیلی در شکل‌گیری شخصیت و سلامت روانی نسل آینده ایفا می‌کند. با این حال، هماهنگی شیوه‌های فرزندپروری میان زوجین، همواره با چالش‌هایی همراه بوده است. از این رو، هدف این پژوهش بررسی تجارب زیسته والدین در زمینه اختلافات در شیوه‌های فرزندپروری زوجین بود.

روش: روش‌شناسی این پژوهش، کیفی و با رویکرد پدیدارشناسی توصیفی بود. جامعه مورد پژوهش شامل کلیه والدین دانش‌آموزان دوره اول ابتدایی منطقه پنج شهر تهران در سال ۱۴۰۴ بود که از این بین، تعداد ۲۶ نفر (۱۳ زوج) به روش نمونه‌گیری دردسترس، انتخاب شدند. فرآیند نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع طول کشید. جهت جمع‌آوری داده‌ها، از مقیاس شیوه‌های فرزندپروری و مصاحبه نیمه ساختار یافته استفاده شد. تحلیل داده‌های گردآوری شده به روش بازخورد اعضا، ممیزی مسیر و کدگذاری موازی انجام شد.

یافته‌ها: بعد از تحلیل داده‌ها، ۱۵ مضمون فرعی و ۵ مضمون اصلی شامل تجارب هیجانی-جسمانی تعارض، ادراک ماهیت و سرچشمه‌های تعارض، پویایی رابطه و الگوهای تعاملی، پیامدهای ادراک شده و راهبردهای مقابله و جست‌وجوی معنا به دست آمد.

نتیجه‌گیری: نتایج یافته‌های پژوهش علاوه بر ایجاد بینش و آگاهی نسبت به تجارب اختلافات در شیوه‌های فرزندپروری زوجین، می‌تواند جهت برنامه‌ریزی برای رفع مشکلات و چالش‌های این گروه مورد استفاده قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: *اختلافات در فرزندپروری، الگوهای تعاملی، تجارب هیجانی-جسمانی، راهبردهای مقابله‌ای، تعارض زوجین، والدگری*

استناد به این مقاله: روشنائی، محمدرضا.، یارمحمدی واصل، شهریار.، محققی، حسین.، و ذوقی پایدار، محمدرضا. (۱۴۰۵). پشت صحنه اختلافات در شیوه‌های فرزندپروری: یک تحلیل پدیدارشناسانه از تجارب زیسته والدین. *فصلنامهٔ روان‌شناسی کاربردی*، ۲۰ (۳): ۱۵۸-۱۲۸.

OPEN ACCESS 10.48308/apsy.2026.242901.1952

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

مقدمه

در بسیاری از فرهنگ‌ها، خانواده و روابط زناشویی به عنوان اصلی‌ترین منبع حمایت و محبّت در نظر گرفته می‌شود و از همسران انتظار می‌رود در زمینه‌های مختلف از جمله فرزندپروری، از خود صداقت، محبت، صمیمیت و حمایت متقابل نشان دهند (محققی و روشنائی، ۱۴۰۲). اگرچه فرزندپروری به‌طور شگفت‌انگیزی پیچیده، خسته‌کننده، پرمسئولیت و شغلی بی‌مزد محسوب می‌شود؛ اما، با فداکاری، عشق و لذت همراه است (آقازیارتی و عاشوری، ۱۴۰۲). در دهه‌های اخیر، تغییرات سریع اجتماعی و فرهنگی، الگوهای سنتی فرزندپروری[1] را با چالش‌های جدیدی مواجه ساخته‌است (فراچ و همکاران، ۲۰۲۱). لذا، نقش والدین در تربیت فرزندان و تأثیر آن بر پویایی‌های خانوادگی به یکی از موضوعات محوری در روان‌شناسی خانواده تبدیل شده است (جوراونا، ۲۰۲۲).

براساس نظریه سیستم‌های خانواده[2] (مینوچین، ۲۰۱۸) و نظریه دلبستگی[3] (بالبی، ۱۹۷۹)، فرزندپروری به عنوان یکی از ارکان اساسی عملکرد خانواده شناخته می‌شود که اختلال در آن می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای بر جای بگذارد. همچنین، بعضی از شیوه‌های فرزندپروری ممکن است باعث شکل‌گیری مشکلات بین‌شخصی شوند و از طریق مشکلات بین‌شخصی در مراحل بعدی زندگی زمینه مشکلات زناشویی و نارضایتی‌های زوجین و خانواده‌ها را فراهم سازند (بشارت و کامران، ۱۳۹۶). لذا، با توجه به نقش والدین به عنوان اصلی‌ترین رکن تربیت فرزندان (جلیل آبکنار، ۱۴۰۴)، شناسایی و بررسی الگوهای رفتاری آن‌ها در قالب شیوه‌ها یا سبک‌های فرزندپروری[4] بسیار مهم است. شیوه‌ها یا سبک‌های فرزندپروری، روش‌هایی هستند که والدین جهت تربیت فرزندان خود از آنها بهره می‌گیرند، که شامل شیوه مقتدرانه، استبدادی و سهل‌گیرانه می‌باشند (وانگ و همکاران، ۲۰۲۴). فرزندپروری مقتدرانه با سطح بالایی از محبت، پاسخگویی، تشویق به استقلال کودکان و استفاده از راهبردهای انضباطی دموکراتیک مشخص می‌شود. در مقابل، والدین در فرزندپروری مستبدانه، معمولاً از طریق اجبار فیزیکی، خشونت کلامی و تنبیه بدون توضیح، با فرزندان خود رفتار می‌کنند. سبک فرزندپروری سهل‌گیرانه نیز ترکیبی از محبت و پذیرش بالا همراه با انتظارات کم از فرزند را شامل می‌شود (بامریند، ۱۹۶۷).

شیوه‌های فرزندپروری به عنوان یک عامل مهم در خانواده شناخته می‌شود که با طیف گسترده‌ای از پیامدهای سازگاری روانی و رفتاری همراه است (گواگوسس و همکاران، ۲۰۲۳). بنابراین، هماهنگی یا عدم هماهنگی در شیوه‌های فرزندپروری بین والدین، عامل کلیدی در

---

1. parenting
2. family systems theory
3. attachment theory
4. parenting styles

پویایی خانواده و رشد کودک است (باندی، ۲۰۲۴). به عبارت دیگر، کیفیت فرزندپروری مشترک پیش‌بینی‌کننده بهتری برای رفاه کودک نسبت به کیفیت رابطه زناشویی است و فرزندپروری مشترک و رابطه زناشویی باهم رابطه مستقیمی دارند (روناقان و همکاران، ۲۰۲۴).

در مقابل، اختلاف نظر زوجین در شیوه‌های فرزندپروری یکی از چالش‌های اساسی در نظام خانواده محسوب می‌شود که می‌تواند پیامدهای منفی گسترده‌ای بر عملکرد خانواده داشته باشد (لی، ۲۰۲۳؛ کمپبل، ۲۰۲۳). بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات پیشین در این حوزه را می‌توان در دو دسته کلی دسته‌بندی کرد: دسته اول، مطالعاتی هستند که به شناسایی عوامل مؤثر بر بروز این اختلافات پرداخته‌اند. این مطالعات نشان داده‌اند که تفاوت در سبک‌های دلبستگی دوران کودکی، تجربیات متفاوت از الگوهای والدگری در خانواده‌های مبدأ، تفاوت‌های فرهنگی و ارزشی و سطوح مختلف استرس و فشارهای روانی از جمله عواملی هستند که می‌توانند به بروز این اختلافات دامن بزنند (فریلی، ۲۰۱۹؛ ریچمند، ۲۰۲۵؛ کاگیتسیباسی، ۲۰۱۷؛ کرفت و همکاران، ۲۰۲۱). دسته دوم، بر پیامدهای ناهماهنگی والدین متمرکز شده‌اند. شواهد گسترده‌ای نشان می‌دهد که ناهماهنگی زوجین در شیوه‌های فرزندپروری نه تنها موجب کاهش رضایت زناشویی می‌شود، بلکه می‌تواند تأثیرات منفی قابل توجّهی بر رشد عاطفی و اجتماعی کودکان بر جای بگذارد (فاوز و همکاران، ۲۰۲۴). به عبارت دیگر، هنگامی که والدین از سبک‌های متضاد و ناسازگار (مانند ترکیب مستبدانه و سهل‌گیر) استفاده می‌کنند، به ویژه اگر همراه با تعارض زناشویی آشکار باشد، کودکان با خطرات قابل توجهی برای بروز مشکلات رفتاری، اضطراب و عملکرد تحصیلی ضعیف روبرو می‌شوند (نیکولاس و تانر-اسمیت، ۲۰۲۲).

با وجود پژوهش‌های کمّی انجام شده که به بررسی پیامدهای گسترده ناهمخوانی والدین در شیوه‌های فرزندپروری و ارتباط آن با متغیرهایی مانند رضایت زناشویی و سلامت روان کودک پرداخته‌اند (فاوز و همکاران، ۲۰۲۴؛ نیکولاس و تانر-اسمیت، ۲۰۲۲)، کمتر به تجارب خود والدین و لایه‌های پنهان تجربه روزمره آنان توجه شده است (دالوس، ۲۰۲۳) مطالعات پیشین، غالباً با چارچوب‌های از پیش تعیین شده به سنجش میزان تعارضات فرزندپروری یا ارتباط آن با سایر متغیرها پرداخته‌اند (فینچمن و بچ، ۲۰۱۰)، اما فرآیندها و تجارب والدین در بافت واقعی زندگی، کمتر مورد کاوش اکتشافی و عمیق قرار گرفته است (کرسول و پوث، ۲۰۱۶). این نادیده‌گرفتن بعد کیفی و تفسیری این موضوع، درکی ناقص از پیچیدگی آن به دست می‌دهد (گاتمن، ۲۰۲۳). به عبارت دیگر، تجربه زیسته والدین از بطن این تعارضات، معنایی که برای آن قائل می‌شوند، راهبردهای درونی و بین‌فردی که برای مدیریت آن به کار می‌گیرند و فرآیندهای معناسازی در پس این چالش‌های روزمره، به شکل نظام‌مند و اکتشافی مورد کندوکاو قرار نگرفته

است. این در حالی است که درک این ابعاد پدیداری و ذهنی، برای طراحی مداخلات مؤثر و بومی ضروری است (کازدین، ۲۰۰۵).

با وجود پژوهش‌های کمّی انجام شده که به بررسی پیامدهای گسترده ناهم‌خوانی والدین در شیوه‌های فرزندپروری و ارتباط آن با متغیرهایی مانند رضایت زناشویی و سلامت روان کودک پرداخته‌اند، کمتر به تجارب خود والدین و لایه‌های پنهان تجربه روزمره آنان توجه شده است. مطالعات پیشین، غالباً با چارچوب‌های از پیش تعیین شده به سنجش میزان تعارضات فرزندپروری یا ارتباط آن با سایر متغیرها پرداخته‌اند، اما فرآیندها و تجارب والدین در بافت واقعی زندگی، کمتر مورد کاوش اکتشافی و عمیق قرار گرفته است. این نادیده‌گرفتن بعد کیفی و تفسیری این موضوع، درکی ناقص از پیچیدگی آن به دست می‌دهد. به عبارت دیگر، تجربه زیسته والدین از بطن این تعارضات، معنایی که برای آن قائل می‌شوند، راهبردهای درونی و بین‌فردی که برای مدیریت آن به کار می‌گیرند و فرآیندهای معناسازی در پس این چالش‌های روزمره، به شکل نظام‌مند و اکتشافی مورد کندوکاو قرار نگرفته است. این در حالی است که درک این ابعاد پدیداری و ذهنی، برای طراحی مداخلات مؤثر و بومی ضروری است.

از این رو، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد پدیدارشناختی، در پی عبور از اعداد و نمرات و ورود به جهان زیست‌شده والدین است. تمرکز بر ادراکات، احساسات و راهبردهای آنان، نه تنها درک ما را از دلبستگی‌ها و گسست‌های موجود در فرآیند مشترک فرزندپروری غنی می‌سازد، بلکه بینش ملموسی را برای متخصصان فراهم می‌آورد. یافته‌های این مطالعه می‌تواند پایه‌ای برای خلق گفتگوهای سازنده‌تر بین والدین، طراحی مداخلات مشاوره‌ای همسو با واقعیت‌های تجربه‌شده آنان و در نهایت، کمک به ایجاد محیط‌های خانوادگی با همدلی و انسجام بیشتر باشد. لذا، این پژوهش به دنبال تحلیل پدیدارشناسانه از تجارب زیسته والدین در زمینه اختلافات در شیوه‌های فرزندپروری است.

روش

روش پژوهش حاضر کیفی و با رویکرد پدیدارشناسی توصیفی[1] بود. این رویکرد، در راستای مبانی هستی‌شناختی خویش، به دنبال واکاوی و فهم تجارب زیسته و بی‌واسطه کنشگران بوده و از تحلیل عواملی که مستقیماً از این تجربه سرچشمه نمی‌گیرند، پرهیز می‌کند (امانی و همکاران، ۱۴۰۴). جامعه مورد پژوهش شامل والدین دانش‌آموزان دوره اول ابتدایی منطقه پنج شهر تهران در سال ۱۴۰۴ بود. لذا، از بین مدارس دوره اول ابتدایی منطقه پنج شهر تهران در سال ۱۴۰۴،

[1]. descriptive phenomenology

یک مدرسه به صورت دردسترس به عنوان نمونه انتخاب شد که دارای ۱۶۰ دانش‌آموز و ۳۲۰ والد بود. در ادامه، از بین والدین به روش نمونه‌گیری دردسترس، تعداد ۲۶ نفر (۱۳ زوج) انتخاب شدند؛ به این صورت که در ابتدا زوجینی که در مقیاس شیوه‌های فرزندپروری (بامریند، ۱۹۷۳) دارای شیوه فرزندپروری متفاوتی از یکدگیر بودند (مثلا در یک زوج، شیوه فرزندپروری پدر، مستبدانه و شیوه فرزندپروری مادر، سهل‌گیرانه باشد) انتخاب شدند. فرآیند نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع نظری طول کشید. اشباع نظری، نقطه‌ای در تحقیقات کیفی است که نشان‌دهنده کفایت داده‌های گردآوری شده است و در واقع گواه و مدرک جدیدی از داده‌ها حاصل نمی‌شود به طوری که نمونه‌ها از آن پس مشابه به نظر می‌رسند (ذکایی، ۱۳۸۱). تحلیل داده‌های گردآوری شده به روش کلایزی[1] انجام شد. پدیدارگرایی کلایزی شامل مجموعه‌ای از فعالیت‌ها از جمله مشخص کردن جملات، استخراج مفاهیم، دسته‌بندی مفاهیم بر اساس تشابهات، پیوند نتایج برای توصیف جامع از پدیده تحت مطالعه، اعتباربخشی یا ارجاع به هر نمونه و پرسیدن درباره یافته‌هاست. ملاک‌های ورود به پژوهش عبارتند از: داشتن حداکثر دو فرزند، دامنه سنی ۲۵ تا ۴۵ سال برای والدین و ۶ تا ۹ سال برای فرزندان، زندگی مشترک اعضای خانواده با یکدیگر و تمایل به مشارکت در پژوهش. ملاک‌های خروج از پژوهش عبارت بودند از: داشتن سابقه طلاق، قرار داشتن در مرحله جدایی رسمی (طلاق)، مصرف مواد مخدر و ابتلا به بیماری‌های مزمن جسمانی و روانپزشکی.

ابزار سنجش

مقیاس شیوه‌های فرزندپروری[2] (PSS): این مقیاس توسط بامریند (۱۹۷۳) جهت ارزیابی شیوه‌های فرزندپروری والدین طراحی شده است که شامل ۳۰ گویه می‌باشد. نمره‌گذاری این مقیاس به صورت طیف پنج درجه‌ای لیکرت (کاملاً مخالفم=۱ تا کاملاً موافقم=۵) بوده و دارای سه خرده‌مقیاس شیوه‌های فرزندپروری سهل‌گیرانه[3]، استبدادی[4] و مقتدرانه[5] می‌باشد. بوری (۱۹۹۱)، جهت بررسی روایی این مقیاس از روش افتراقی استفاده نمود و نشان داد که شیوه استبدادی رابطه منفی با شیوه سهل‌گیرانه (۰/۵۰) و شیوه مقتدرانه (۰/۵۲) دارد. هم‌چنین، بوری (۱۹۹۱) پایایی این مقیاس را با استفاده از روش بازآزمایی برای شیوه سهل‌گیرانه ۰/۸۱، شیوه مقتدرانه ۰/۹۲ و شیوه استبدادی ۰/۸۵ گزارش نمود. روایی محتوای آن نیز توسط ۱۰ نفر از

1. Colaizzi
2. parenting styles scale
3. permissive parenting
4. authoritarian parenting
5. authoritative parenting

صاحب‌نظران حوزهٔ روانشناسی و روانپزشکی مورد پذیرش قرار گرفته است (طالب‌زاده ثانی و همکاران، ۱۴۰۲). در پژوهش دودمان (۱۳۹۷)، پایایی این مقیاس با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه و خرده‌مقیاس‌های سهل‌گیرانه، استبدادی و مقتدرانه به ترتیب ۰/۹۰، ۰/۷۴، ۰/۸۰ و ۰/۸۱ محاسبه شد. از این مقیاس صرفاً جهت غربالگری نمونه‌ها استفاده شد.

مصاحبه نیمه ساختار یافته: در این پژوهش، داده‌ها به وسیله مصاحبه نیمه ساختاریافته با پرسش‌های باز پاسخ جمع‌آوری شدند. سوالات اصلی مصاحبه به قرار زیر است:

۱. لطفاً کمی از خود، خانواده و فرزندتان/فرزندانتان بگویید (سن فرزند، ترتیب تولد، مدت ازدواج).

۲. به طور کلی، بزرگ‌ترین چالش‌هایی که در نقش والد بودن با آن مواجه می‌شوید، چیست؟

۳. آیا شما و همسرتان در زمینه شیوه‌های و روش‌های تربیت فرزندتان دیدگاه‌های متفاوتی دارید؟

- چه زمانی متوجه شدید که شما و همسرتان در برخی روش‌های فرزندپروری دیدگاه‌های متفاوتی دارید؟
- می‌توانید یک مثال از اولین خاطره‌ای که به یاد دارید بزنید؟

۴. لطفاً یک موقعیت اخیر یا موقعیتی که از یک اختلاف نظر با همسرتان در مورد فرزندتان به یاد دارید را به طور کامل برایم توصیف کنید. (از شروع بحث تا پایان آن).

- در آن لحظه دقیقاً چه احساسی داشتید؟ (هم از نظر هیجانی و هم از نظر فیزیکی).
- چه افکاری در ذهن شما می‌گذشت؟

۵. در میانه این تعارض، شما چگونه با همسر خود تعامل می‌کنید؟ (مثلاً بحث می‌کنید، سکوت می‌کنید، فریاد می‌زنید، استدلال می‌آورید؟)

۶. آیا فرزندتان در این اختلاف‌ها حضور دارند یا از آن باخبر می‌شوند؟ اگر بله، این حضور چگونه بر تعامل شما و همسرتان تأثیر می‌گذارد؟

۷. به نظر شما ریشه این اختلاف‌نظرها در کجا است؟ (تفاوت در تربیت خودتان، تفاوت در ارزش‌ها، فشارهای خارجی، خستگی و ...)

۸. این تعارضات بر رابطه شما با همسرتان چه تأثیری گذاشته است؟

- آیا احساس می‌کنید این مشاجرات چیزی را در رابطه شما تغییر داده است؟ (اعتماد، صمیمیت، احترام)
- این تعارضات بر تصور شما از خودتان به عنوان یک پدر یا مادر چه تأثیری دارد؟

۹. شما معمولاً چگونه سعی می‌کنید این اختلاف‌ها را مدیریت یا حل کنید؟

۱۰. آیا تاکنون راه‌حلی پیدا کرده‌اید که برای هر دوی شما مؤثر باشد؟ اگر بله، آن چیست و چگونه به آن رسیدید؟

۱۱. آیا در این تعارضات، الگوی تکرارشونده یا چرخه خاصی را مشاهده می‌کنید؟ (مثلاً همیشه در مورد یک موضوع خاص، یا با یک شروع و پایان مشابه)

۱۲. با وجود این چالش‌ها، آیا چیزی در این تجربه برای شما معنادار، آموزنده یا حتی مثبت بوده است؟

۱۳. آیا حرف یا تجربه دیگری دارید که دوست دارید به اشتراک بگذارید و من درباره آن نپرسیده‌ام؟

جهت اجرای پژوهش، در ابتدا با مراجعه به مدرسه مورد نظر، توضیحاتی به مدیریت مدرسه ارائه شد و ضمن اخذ رضایت ایشان، فرایند نمونه‌گیری آغاز شد. پس از مشخص شدن اعضای نمونه، با هر یک از آن‌ها مصاحبه شد و برای دستیابی به درکی ژرف‌تر و شفاف‌سازی معنای نهفته در تجارب مشارکت‌کنندگان، پرسش‌های تکمیلی و اکتشافی در طول مصاحبه مطرح گردید. جهت اطمینان از فهم دقیق و همه‌جانبه تجارب ذهنی مشارکت‌کنندگان، از روش بازخورد اعضا[1] استفاده شد. بدین‌صورت که تفسیرهای اولیه محقق و خلاصه‌ای از مضامین استخراج‌شده در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت و دیدگاه‌های اصلاحی و تأییدی آنان در مورد صحت و تطابق این یافته‌ها با تجربه زیسته‌شان گردآوری شد. این بازخوردها مبنای اصلاح و بازنگری در کدهای اولیه و غنای تفسیر نهایی قرار گرفت.

به منظور ارتقای اعتبار تحلیلی، مستندات کامل پژوهش شامل متن مصاحبه‌ها، کدها و مضامین استخراج‌شده در مراحل مختلف، در معرض داوری و بازبینی اساتید راهنما و مشاور قرار گرفت و نظرات تأییدی و تکمیلی ایشان در سراسر فرآیند تحقیق، از مرحله گردآوری داده تا کدگذاری و استخراج مضامین، اعمال گردید. همچنین، برای افزایش قابلیت اطمینان، از روش ممیزی مسیر[2] استفاده شد. در این راستا، تمامی مراحل پژوهش، از جمع‌آوری داده‌ها تا تحلیل و تفسیر یافته‌ها به طور دقیق ثبت و مستندسازی شد. این مستندات شامل یادداشت‌های میدانی، رونوشت مصاحبه‌ها، کدهای اولیه و نهایی، یادداشت‌های مربوط به تصمیم‌گیری‌ها و تغییرات اعمال شده در کدها، و بازخورد اعضا بود. در ادامه، برای سنجش ثبات و توافق در کدگذاری، از روش کدگذاری موازی[3] بهره گرفته شد. این روش، شامل کدگذاری مستقل داده‌ها

---

1. member checking
2. audit trail
3. inter-coder reliability

توسط دو یا چند محقق و مقایسه نتایج برای اندازه‌گیری میزان توافق بین کدگذاران است (امانی و همکاران، ۱۴۰۴). پس از کدگذاری مستقل داده‌ها توسط دو محقق، میزان همگرایی و توافق (ضریب کاپا) میان آن‌ها مورد سنجش و مقایسه قرار گرفت (۰/۷۸) و موارد اختلاف از طریق بحث و اجماع نهایی شد.

جهت رعایت ملاحظات اخلاقی، پیش از آغاز مصاحبه‌ها، رضایت‌نامه کتبی از شرکت‌کنندگان درباره اهداف پژوهش، محرمانگی اطلاعات و ضبط صوتی گفت‌وگوها اخذ شد. در طول مصاحبه نیز با به‌کارگیری پرسش‌های شفاف‌ساز و بازخوردگیری مداوم، اطمینان حاصل گردید که ادراک و تجربه مشارکت‌کنندگان به‌درستی فهم و بازنمایی شده است.

یافته‌ها

تعداد ۲۶ نفر (۱۳ زوج) با توجه به معیارهای مورد نظر، در این پژوهش شرکت کردند که میانگین سنی آنها ۳۶/۷ سال بود و حداقل سن شرکت کنندگان ۲۸ و حداکثر ۴۵ سال بود. ۱۵ نفر از شرکت‌کنندگان (۵۷/۷ درصد) دارای تحصیلات کارشناسی و پایین‌تر، ۳۰/۸ درصد (۸ نفر) دارای تحصیلات کارشناسی ارشد و ۱۱/۵ درصد مابقی (۳ نفر) دارای تحصیلات دکتری بودند. همچنین ۷۶/۹ درصد (۲۰ نفر) شرکت‌کنندگان دارای یک فرزند و ۲۳/۱ درصد مابقی (۶ نفر) دارای دو فرزند بودند. در ادامه، مضامین مستخرج از مصاحبه‌ها در پاسخ به تجارب و چالش‌های زوجین در اختلافات شیوه‌های فرزندپروری در جدول ۱ آمده است.

جدول ۱. طبقات، زیرطبقات و کدهای اولیه استخراجی

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای اولیه استخراجی
تجربه هیجانی- جسمانی تعارض	سیلی از هیجانات منفی	انفجار خشم، درماندگی عمیق، غم و اندوه ناشی از فقدان آرامش، ترس از تأثیرگذاری منفی بر کودک، احساس گناه و خودسرزنشی، احساس نادیده گرفته شدن و تنهایی
	بدن تحت استرس خستگی و فرسودگی مزمن	انقباض و تنش عضلانی، آشفتگی گوارشی و افزایش ضربان قلب، بی‌خوابی و درگیری ذهنی، تغییرات اشتها، سردرد و خستگی جسمانی
		بی‌رمقی و کناره‌گیری فعال، بار روانی- جسمانی پایدار، خستگی از تکرار اختلافات و فقدان لذت نسبت به نقش والدگری

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای اولیه استخراجی
ادراک ماهیت و سرچشمه‌های تعارض	نبرد سبک‌ها و فلسفه‌ها	قاطعیت در مقابل ملایمت، تضاد در ارزیابی و اعتماد به روش‌های تربیتی گذشته، نسبت‌دهی تعارض به تفاوت در فرهنگ و زمینه خانوادگی، تضاد در اهداف اولویت‌دار تربیت و نبرد بر سر تعریف نقش‌های جنسیتی در والدگری
	نابرابری در نقش‌ها و بار مسئولیت	تحمل بار اصلی تربیت، تقسیم‌بندی نقش‌های ناخواسته و متضاد در تربیت، نادیده گرفته شدن زحمات و کنترل‌گری یا دخالت بیش از حد یک طرف در تصمیمات
	تعارض به مثابه نشانه‌ای از مشکلات زناشویی	تعارض فرزندپروری به مثابه نماد و نشانه‌ای از مشکلات ارتباطی عمیق‌تر، بازتولید و ظهور مسائل حل‌نشده و زخم‌های قدیمی رابطه در بستر تربیت فرزند، فرافکنی نارضایتی‌های رابطه بر سر موضوع بی‌گناه فرزند و اختلاف در سبک‌های دلبستگی
پویایی رابطه و الگوهای تعاملی	مثلث‌سازی با کودک	جلب کودک به عنوان متحد در تعارض والدین، استفاده ابزاری از کودک به عنوان واسطه و پیام‌رسان، سوءاستفاده موقعیتی کودک از تعارض والدین و واگذاری نقش قضاوت و داوری به کودک
	باج‌گیری و بازی‌های عاطفی	استفاده از سکوت به عنوان سلاحی برای ایجاد عذاب وجدان، تهدید به ترک رابطه یا انجام عملی جدی برای وادار کردن طرف مقابل، احساس گناه ناشی از اتهامات طرف مقابل و قربانی‌نمایی و بزرگ‌نمایی رنج برای جلب ترحم یا تسلیم
	توالی ارتباطی مخرب	توالی انتقاد/دفاع یا پرخاش/کناره‌گیری، تعمیم تعارض از یک موضوع جزئی به مسائل گذشته، دوگانگی ارتباطی، چرخه خودکار خشم/پشیمانی، غرق شدن در جزئیات و گم کردن موضوع اصلی
پیامدهای ادراک شده	فرسایش پیوند زناشویی	تحول نقش از شریک زندگی به حریف و رقیب، کاهش اعتماد و افزایش سوءظن، جایگزینی عشق با احساس تکلیف و وظیفه و باقی‌ماندن در رابطه صرفاً به خاطر فرزند
	نگرانی شدید درباره کودک	ترس از آسیب روانی بلندمدت، نگرانی از الگوبرداری و درونی‌سازی الگوهای ارتباطی مخرب، احساس گناه ناشی از تخریب معصومیت و دنیای امن کودکی و ترس از انتقال آسیب به نسل بعد
	بحران در هویت والدگری	شک به خود و صلاحیت والدگری، فروپاشی تصویر و آرمان‌های ایده‌آل پیشین از والدگری، احساس شکست همزمان در نقش‌های زناشویی و والدگری و از دست دادن اعتمادبه‌نفس

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای اولیه استخراجی
راهبردهای مقابله و جست‌وجوی معنا	کناره‌گیری یا تسلیم برای آرامش	سکوت انتخابی به عنوان راهکاری برای خاتمه دادن فوری به درگیری، تسلیم صوری همراه با خشم درونی انباشته، کناره‌گیری فیزیکی و اجتناب از مواجهه، اجتناب فعال از موضوعات حساس، تأیید و توافق ظاهری بدون باور قلبی و واگذاری کامل یک حوزه تربیتی به همسر
	تلاش‌های فعال برای گفت‌وگو و حل مسئله	ایجاد ساختار و زمان‌بندی مشخص برای گفت‌وگو، درخواست کمک و میانجی‌گری از شخص سوم معتمد و پیشنهاد و پذیرش مصالحه و راه‌حل میانه
	بازتعریف و یافتن معنا	بازتعریف تعارض به عنوان تفاوت فردی قابل مدیریت، بازتعریف مثبت و معنادارسازی تعارض به عنوان شاهد و نشانه‌ای از اشتراک اهمیت تربیت فرزند و تمرکز بر لحظات مثبت و موفقیت‌های کوچک در میان تعارض

با توجه به جدول ۱، به طور کلی زوجین دارای شیوه‌های متفاوت فرزندپروری (تعارضات فرزندپروری) دارای تجارب زیر بودند:

۱) تجارب هیجانی-جسمانی تعارض

این مضمون، جنبه‌های عاطفی و فیزیکی مستقیم و بی‌واسطه‌ای را توصیف می‌کند که والدین هنگام مواجهه با تعارض‌های فرزندپروری تجربه می‌کنند.

سیلی از هیجانات منفی: این مضمون، شدت و هجوم هم‌زمان احساسات ناخوشایند و طاقت‌فرسا را در خلال تعارض توصیف می‌کند. این هیجانات (مانند خشم، درماندگی، غم، ترس) اغلب به‌سرعت و با قدرتی زیاد ظاهر می‌شوند و ظرفیت شناختی و تنظیم هیجانی والد را مختل می‌کنند.

- *مثال*: والدی گفت: "وقتی برای چندمین بار سر ساعت خواب بچه با هم کشمکش داشتیم، یک‌باره احساس کردم، هم خشم گُرگرفته‌ای از همسرم دارم که متوجه نمیشه، هم حس درماندگی فلج‌کننده‌ای که چرا نمی‌تونیم هماهنگ باشیم و هم غم سنگینی برای اون آرامش قدیمی که از دست دادیم." و والد دیگری ابراز کرد: "یک‌دفعه از کوره در می‌رم؛ هم از دست همسرم عصبانی‌ام، هم از وضعیت بچه نگرانم."

بدن تحت استرس: این مضمون به تجسم فیزیکی و جسمانی‌شدن استرس تعارض می‌پردازد. تنش هیجانی مستقیماً در قالب علائم فیزیولوژیک (مانند گرفتگی عضلات، تپش قلب، بی‌خوابی) بروز می‌یابد. این واکنش‌ها نشان‌دهنده فعال‌شدن سیستم عصبی سمپاتیک (واکنش جنگ-گریز) در مواجهه با تهدید ادراک‌شده است.

- *مثال*: والدی گفت: "تا بحثمان شروع می‌شوه، فک و شانه‌هام خود به خود قفل می‌شه، قلبم تند تند می‌زنه، طوریکه صداش رو تو گوشم می‌شنوم." و والد دیگری گفت: "وقتی بحثمون میشه، به شدت عرق می‌کنم و صدام می‌لرزه."

خستگی و فرسودگی مزمن: این مضمون به پیامد بلندمدت و فرساینده تجربه مکرر تعارضات می‌پردازد. این فرسودگی، تنها یک خستگی موقتی نیست، بلکه یک فرسایش تدریجی و عمیق منابع روانی و جسمانی والد است.

- *مثال*: والدی گفت: "بعده هر مشاجره‌ای، حتی اگر کوتاه باشه، احساس خستگی شدیدی می‌کنم، انگار که چند ساعت ورزش سنگین انجام دادم. شب هم، با وجود خستگی، مغزم همون صحنه‌ها تکرار می‌کنه و تا صبح بیدار می‌مونم." و والد دیگری گفت: "دیگه حتی انرژی لازم برای شروع یک بحث سازنده رو هم ندارم. ترجیح می‌دم بخاطر بچمون سکوت کنم و کوتاه بیام."

۲) ادراک ماهیت و سرچشمه‌های تعارض

این مضمون اصلی به نحوه درک والدین از چیستی و ریشه‌های اختلافاتشان در حوزه فرزندپروری می‌پردازد. لذا، این ادراک، چارچوبی ذهنی است که بر اساس آن، والدین به تفسیر علت بروز تعارض می‌پردازند و مسئولیت آن را به خود، همسر یا عوامل بیرونی نسبت می‌دهند.

نبرد سبک‌ها و فلسفه‌ها: این مضمون به درک والدین از تعارض به عنوان یک تقابل بنیادین بین دو نظام ارزشی، باوری و عملی متفاوت در مورد چگونگی تربیت فرزند اشاره دارد.

- *مثال*: والدی گفت: "من معتقدم نظم و انضباط کلید موفقیته، همان‌طور که پدر و مادرم نظم و انضباط رو به من آموزش دادن. اما همسرم می‌گه دنیا عوض شده و باید با لطافت و گفت‌وگو پیش بریم." و والد دیگری گفت: "بحثای ما فقط بر سر تنبیه یا تشویق نیست. مشکل ما اینه که من از یک خانواده سنتی هستم که احترام به بزرگتریکاصله مهمه و اون از خانواده‌ای که همه با هم رفیق هستن. هر کدوم داریم براساس نسخه خودمون بچمون رو تربیت می‌کنیم."

نابرابری در نقش‌ها و بار مسئولیت: این مضمون بر درک والدین از تعارض به عنوان نتیجه یک تقسیم کار ناعادلانه، احساس نادیده گرفته شدن یا تحمل بار بیشترِ مسئولیت‌های والدگری متمرکز است.

- *مثال*: والدی گفت: "تمام برنامه‌ریزی‌ها، پیگیری درس‌ها، خریدها و دکتر بردن بچه با منه. اون فقط گاهی اوقات با بچمون بازی می‌کنه. وقتی خسته‌ام و اعتراض می‌کنم، بحثمون شروع می‌شه." و دیگری گفت: "من همیشه نقش پلیس بد رو بازی می‌کنم که باید حد و مرزها را نگه داره و اون نقش دوست مهربان رو بازی می‌کنه که همه خواسته‌ها را برآورده می‌کنه. من از اینکه اون منو خرابکار جلوه می‌دهه ناراحتم."

تعارض به مثابه نشانه‌ای از مشکلات زناشویی: این مضمون، ادراک والدین از تعارضات فرزندپروری را به عنوان علائم سطحی یا پیامدهای یک مشکل عمیق‌تر در رابطه زناشویی توصیف می‌کند.

- *مثال*: والدی گفت: "گاهی می‌فهمم بحث سرِ اینکه بچمون چقدر تلویزیون ببینه، اصلاً راجع به تلویزیون نیست. راجع به اینه که من احساس می‌کنم در این رابطه قدرت تصمیم‌گیری ندارم و حرفم شنیده نمی‌شه." و والد دیگری گفت: "اینکه من می‌گم تو زیادی به بچه آسون گرفتی و اون می‌گه تو زیادی سخت‌گیری، به نظرم نشون دهنده این موضوعه که ما اصلا نمی‌تونیم در زندگی با هم توافق کنیم و همیشه اختلاف نظر داریم."

۳) پویایی رابطه و الگوهای تعاملی

این مضمون اصلی، الگوها و مکانیسم‌های تعاملی خاصی را توصیف می‌کند که والدین در چرخه تعارضات فرزندپروری به کار می‌گیرند.

مثلث‌سازی با کودک: این مضمون به وارد کردن کودک به سیستم تعارض والدین به عنوان یک عامل سوم اشاره دارد. این کار می‌تواند به صورت مستقیم (درخواست از کودک برای طرفداری) یا غیرمستقیم (استفاده از کودک به عنوان پیام‌رسان یا ابراز ناراحتی از طریق رابطه با کودک) انجام شود.

- *مثال*: والدی گفت: "گاهی همسرم جلوی من از بچه می‌پرسه: 'ببین بابا دوباره می‌خواد ما رو اذیت کنه، درسته؟' انگار دنبال گرفتن تایید از بچمونه. این کارش درست نیست." و یکی دیگر از شرکت کننده‌ها گفت: "با همسرم انقدر سردیم که حرف‌هامون را به بچه می‌گیم تا به دیگری برسونه: 'برو به مامان بگو پاشو بیاد غذا رو جمع کنه.' بچه ما تبدیل به یک پیک شده."

باج‌گیری و بازی‌های عاطفی: این مضمون، استفاده ابزاری و کنترل‌گرانه از هیجانات و محبت برای کسب امتیاز، تنبیه طرف مقابل یا اجتناب از حل مسئله واقعی را توصیف می‌کند، که می‌تواند شامل سکوت‌های طاقت‌فرسا، قهر، تظاهر به آسیب‌دیدگی، ایجاد احساس گناه یا مشروط کردن عشق و توجه باشد.

• *مثال*: والدی گفت: "اگر در مورد روش تربیتی من کوتاه نیاد، دیگه بهش محبت نمی‌کنم و سرد برخورد می‌کنم، تا مجبور بشه برای نظر منو بپذیره." و والد دیگری گفت: "وقتی می‌بینم حرفم پیش نمی‌ره، شروع می‌کنم به گریه کردن و به همسرم می‌گم که تو دیگه ما رو دوست نداری."

توالی ارتباطی مخرب: این مضمون به الگوهای قابل پیش‌بینی و تکرارشونده‌ای از تعامل کلامی و غیرکلامی اشاره دارد که هر بار در مواجهه با تعارض فعال می‌شود و به جای حل آن، به تشدید تنش و ناامیدی منجر می‌گردد.

• *مثال*: والدی گفت: "بحثای ما همیشه اینجور شروع میشه که منیکانتقاد می‌کنم، اون بلافاصله حالت دفاعی می‌گیره و حمله متقابل می‌کنه، من صدام رو بالا می‌برم، اونم اتاقو ترک می‌کنه و بعد سکوت سنگینی برای چند روز حاکم می‌شه." و یکی دیگر از شرکت کننده‌ها گفت: "بحث ما همیشه ازیکموضوع کوچک شروع می‌شه، بعد به گذشته کشیده می‌شه (مثلا یادته دفعه قبل هم...)، بعد تبدیل به حمله شخصی می‌شه (اصلاً تو آدم بی‌مسئولیتی هستی) و در نهایت به یک نتیجه‌گیری کلی و فاجعه‌آمیز ختم می‌شه (از اول هم ازدواجمون اشتباه بود)."

۴) پیامدهای ادراک شده

این مضمون به پیامدها و تبعات عمیقی می‌پردازد که والدین به عنوان نتیجه تعارضات مداوم فرزندپروری در سه حوزه کلیدی زندگی خود، رابطه با همسر، سلامت روانی کودک و تصور از خود به عنوان والد، ادراک و تجربه می‌کنند.

فرسایش پیوند زناشویی: این مضمون، درک والدین از تخریب تدریجی بنیان‌های عاطفی، اعتماد و همبستگی در رابطه زناشویی تحت تأثیر تعارضات مکرر را توصیف می‌کند. این فرسایش می‌تواند به صورت احساس فاصله عاطفی، کاهش صمیمیت، تبدیل شدن شریک زندگی به حریف و تردید در دوام رابطه تظاهر کند.

• *مثال*: والدی بیان می‌کند: "دیگه اون رو شریک زندگیم نمی‌بینم. بیشتر شبیه به کسیه که مدام باید باهاش مذاکره کنی یا مراقب حرف‌هاش باشی." و دیگری گفت: "اعتمادم رو از دست دادم. وقتی پشت درهای بسته با بچه حرف می‌زنه، مدام فکر می‌کنم داره بر علیه من صحبت می‌کنه یا دار قوانین من رو زیر پا می‌ذاره. خیلی بهش شک دارم."

نگرانی شدید درباره کودک: این مضمون، ترس و اضطراب عمیق و دائمی والدین در مورد تأثیرات منفی این تعارضات بر رشد عاطفی، امنیت روانی و آینده فرزندشان را بازتاب می‌دهد.

این نگرانی فراتر از یک دلواپسی گذراست و می‌تواند به صورت احساس گناه، مشاهده نشانه‌های اضطراب در کودک یا ترس از انتقال الگوهای مخرب به نسل بعد باشد.

• *مثال*: والدی گفت: "هر بار که دعوا می‌کنیم، چشم‌های معصوم پسرم رو می‌بینم که ترسیده و مات به ما نگاه می‌کنه. می‌ترسم همیشه در حالت آماده‌باش زندگی کنه و هیچ‌وقت احساس امنیت واقعی رو تجربه نکنه. این فکر، شبانه روز باهامه." و والد دیگری گفت: "می‌بینم که پسرم یاد گرفته برای رسیدن به خواستش، از حرف یکی از ما علیه دیگری استفاده کنه. این برام وحشتناکه. نه تنها داریم به اون آسیب می‌زنیم، بلکه داریم به اون یاد می‌دیم که از آشفتگی ما سوءاستفاده کنه."

بحران در هویت والدگری: این مضمون به تزلزل و آسیب جدی در تصویر خودِ فرد به عنوان یک پدر یا مادر خوب، شایسته و مؤثر اشاره دارد. تعارضات مداوم، اعتماد به نفس والدگری را تحلیل برده و باعث می‌شود والدین به شایستگی خود، قضاوت‌هایشان و حتی عشق بی‌قید و شرط خود به فرزند شک کنند.

• *مثال*: والدی گفت: "اون تصویر ایده‌آلی که از یک مادر فداکار و صبور داشتم، کاملاً شکسته. خودم رو می‌بینم که عصبانی می‌شم، کنترل از دستم خارج می‌شه و گاهی حتی از بچم دل‌خوشی ندارم. با خودم فکر می‌کنم: 'من چه مادر وحشتناکی هستم'." و والد دیگری گفت: "همیشه فکر می‌کردمیکپدر قوی هستم که می‌تونه خانواده رو هدایت کنه. حالا احساس می‌کنم در هر دو نقشم شکست خوردم؛ نه می‌تونم همسرم رو راضی کنم، نه می‌تونم محیط امنی برای پسرم فراهم کنم. انگار هرچه سعی می‌کنم، بیشتر خراب می‌کنم."

۵) راهبردهای مقابله و جست‌وجوی معنا

این مضمون اصلی به اقدامات، تفکرات و تلاش‌هایی می‌پردازد که والدین برای مدیریت، تحمل یا معنابخشی به تجربه دشوار تعارضات فرزندپروری به کار می‌گیرند. این راهبردها، از واکنش‌های اجتنابی تا تلاش‌های سازنده و حتی بازتعریف فلسفی موقعیت را دربرمی‌گیرد و نشان‌دهنده ظرفیت انطباق و تاب‌آوری والدین در دل آشفتگی است.

کناره‌گیری یا تسلیم برای آرامش: این مضمون، واکنش‌های انفعالی و اجتنابی والدین را با هدف کاهش تنش کوتاه‌مدت یا اجتناب از تشدید درگیری توصیف می‌کند. این راهبرد می‌تواند به صورت فیزیکی (ترک موقعیت)، عاطفی (سردی و بی‌احساسی) یا شناختی (تسلیم ظاهری بدون باور قلبی) باشد.

• *مثال*: والدی گفت: "دیگر انرژی برای جنگیدن ندارم. حالا فقط سکوت می‌کنم و می‌گم: 'باشه، هرطور تو می‌خوای'. می‌دونم که این تسلیم واقعی نیست، فقط برای اینه که چند ساعت آرامش داشته باشم." و دیگری گفت: "وقتی بحث بالا می‌گیره، بی‌سر و صدا از خونه خارج می‌شم و به حیاط می‌رم. در ظاهر برای هواخوری میرم، ولی در واقع دارم از میدون جنگ فرار می‌کنم. می‌ترسم اگر بمونم، حرفی بزنم که بعداً پشیمان بشم، پس بهتره کلاً خودم را کنار بکشم."

تلاش‌های فعال برای گفت‌وگو و حل مسئله: این مضمون به اقدامات آگاهانه و هدفمند والدین برای رویارویی سازنده با تعارض و یافتن راه‌حل اشاره دارد. این تلاش‌ها می‌تواند شامل تنظیم قواعد ارتباطی (مثل صحبت بدون فریاد)، جست‌وجوی اطلاعات (مطالعه کتاب)، کمک‌خواهی از متخصص یا ایجاد زمان و فضای امن برای مذاکره باشد.

• *مثال*: والدی گفت: "بعد از یک دوره بسیار سخت، قرار گذاشتیم که شب‌ها بعد از خواب بچه، ۱۵ دقیقه بدون حمله و دفاع، فقط در مورد یک موضوع در تربیت فرزندمون صحبت کنیم. سخته، ولی این تنها کاری بود که می‌تونستیم انجام بدیم." و والد دیگری گفت: "وقتی دیدیم در مورد نحوه تشویق و تنبیه فرزندمون کاملاً درگیر شدیم، تصمیم گرفتیم به یک مشاور خانواده مراجعه کنیم؛ برای اینکه به ما کمک کنه."

بازتعریف و یافتن معنا: این مضمون، فرآیند شناختی عمیق‌تری را توصیف می‌کند که در آن والدین سعی می‌کنند با تغییر چارچوب ذهنی خود، به تجربه تعارض، معنای مثبت، رشد دهنده یا حداقل قابل تحملی ببخشند. این بازتعریف می‌تواند شامل دیدن تعارض به عنوان نشانه‌ای از دغدغه مشترک، فرصتی برای رشد شخصی یا بخشی اجتناب‌ناپذیر از مسیر والدگری باشد.

• *مثال*: والدی گفت: "به این فکر می‌کنم که این همه جروبحث برای چیه؟ برای این که هر دو، از صمیم قلب می‌خوایم بهترینا رو برای فرزندمون فراهم کنیم. گاهی این فکر به من آرامش می‌ده." و والد دیگری گفت: "این مدت پر از چالش، منو مجبور کرده که خودم، همسرم و رابطمون را عمیق‌تر بشناسم. دارم یاد می‌گیرم که کامل نیستم، کنترل همه چیز را ندارم و گاهی باید بپذیرم."

بحث و نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، تحلیل پدیدارشناسانه از تجارب زیسته والدین در زمینه اختلافات در شیوه‌های فرزندپروری بود که نتایج آن نشان داد این گروه از زوجین با تجربه‌ها و چالش‌های متنوعی مواجه‌اند که شامل تجارب هیجانی-جسمانی تعارض، ادراک ماهیت و سرچشمه‌های تعارض،

پویایی رابطه و الگوهای تعاملی، پیامدهای ادراک شده و راهبردهای مقابله و جست‌وجوی معنا بود. با وجود آنکه پژوهش‌های پیشین به طور قاطعانه نشان داده‌اند که هماهنگی والدین در شیوه‌های فرزندپروری برای رشد مطلوب کودک حیاتی است (گواگوسس و همکاران، ۲۰۲۳؛ روناقان و همکاران، ۲۰۲۴)، یافته‌های پدیدارشناختی حاضر مبنی بر تجربه تعارضات فرزندپروری، این واقعیت را برجسته می‌سازد که دستیابی به این هماهنگی، فرآیندی پیچیده و غالباً پرتنش است.

یافته‌های این پژوهش در حوزه تجارب هیجانی-جسمانی تعارض، ضمن همسویی با ادبیات موجود، ابعاد تازه‌ای از این پدیده را آشکار می‌سازد. پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که تعارضات والدگری با آشفتگی هیجانی، دشواری در تنظیم هیجان و فعال‌سازی پاسخ‌های فیزیولوژیک همراه است (کرنیک و کوبورن، ۲۰۲۰؛ کیکات-گلاسر و ویلسون، ۲۰۱۷). یافته‌های حاضر این الگوها را تأیید می‌کنند، اما فراتر از آن، ماهیت سیستمی و زنجیره‌وار این تجارب را نشان می‌دهند. آنچه در روایت‌های والدین برجسته است، توالی «تعارض ← خشم و درماندگی ← تنش جسمانی ← فرسودگی ← کاهش ظرفیت تحمل ← تعارض عمیق‌تر» می‌باشد. در حالی که مطالعات کمّی پیشین (گوئیدی و همکاران، ۲۰۲۰) بر رابطه خطی استرس و نشانه‌های جسمانی متمرکز بوده‌اند، یافته‌های حاضر این رابطه را به صورت چرخه بازخوردی نشان می‌دهند که در آن فرسودگی جسمانی، ظرفیت والدین برای مدیریت سازنده تعارض را کاهش داده و به تداوم اختلافات دامن می‌زند.

نکته دیگر آنکه در ادبیات موجود، فرسودگی والدگری عمدتاً پیامد انباشت استرس‌های نقش والدگری در نظر گرفته شده است (میکولاسزاک و روسکام، ۲۰۲۰). اما یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در میان والدین دارای اختلافات فرزندپروری، فرسودگی حاصل تعامل دوگانه فشار نقش والدگری و فشار تعارض زناشویی است. آنچه این گروه را متمایز می‌سازد، فقدان پناهگاه امن در رابطه زناشویی است؛ زمانی که همسر به جای حمایت، منبع اصلی استرس باشد، فرسودگی با سرعت بیشتری رخ می‌دهد. این یافته، مدل‌های موجود از فرسودگی والدگری را گسترش می‌دهد و نشان می‌دهد که این سازه را نمی‌توان بدون توجه به کیفیت همکاری والدینی و پویایی‌های زناشویی درک کرد.

از منظر مقایسه با پژوهش‌های مشابه در زمینه‌های فرهنگی متفاوت، یافته‌های این پژوهش شباهت قابل توجهی با مطالعات انجام‌شده در جوامع جمع‌گرای شرق آسیا (وانگ و همکاران، ۲۰۲۴) دارد. در این جوامع نیز تعارضات والدگری با شدت بیشتری به نشانه‌های جسمانی و فرسودگی منجر می‌شود. این همسویی را می‌توان به نقش پررنگ خانواده در هویت فردی در

فرهنگ‌های جمع‌گرا نسبت داد؛ جایی که ناکامی در نقش والدگری، تهدیدی مستقیم برای خودپنداره فرد محسوب می‌شود. در مقابل، در پژوهش‌های انجام‌شده در فرهنگ‌های فردگرا (لیندروس و همکاران، ۲۰۲۴)، تأکید بیشتری بر راهبردهای حل مسئله مشاهده می‌شود و شدت نشانه‌های جسمانی کمتر است. این تفاوت فرهنگی، ضرورت بومی‌سازی مدل‌های نظری و رویکردهای درمانی را آشکار می‌سازد.

آنچه یافته‌های این پژوهش را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند، افزودن لایه تفسیری و فرایندی به دانش موجود است. در حالی که پژوهش‌های کمّی پیشین (مانند فینچمن و بچ، ۲۰۱۰) نشان داده‌اند که تعارض والدگری با رضایت زناشویی و سلامت روان کودک مرتبط است، یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که این ارتباط از مسیر فرسایش تدریجی منابع جسمانی و روانی والدین عبور می‌کند. والدینی که مکرراً با تعارضات حل‌نشده مواجه می‌شوند، نه تنها سرمایه‌های روان‌شناختی خود را از دست می‌دهند، بلکه به لحاظ جسمانی نیز توانایی لازم برای ایفای مؤثر نقش والدگری را ندارند. این یافته، مدل‌های علی موجود را غنی‌تر می‌سازد و نشان می‌دهد که نشانه‌های جسمانی و خستگی مزمن، نه صرفاً پیامد، بلکه به عنوان متغیرهای میانجی در زنجیره علّی تأثیر تعارض بر پیامدهای نهایی نقش دارند.

یافته‌های این پژوهش در حوزه «ادراک ماهیت و سرچشمه‌های تعارض» اگرچه با برخی پژوهش‌های پیشین همسو است، اما گسست مهمی با رویکرد غالب در ادبیات کمّی نشان می‌دهد. پژوهش‌هایی مانند فینچمن و بچ (۲۰۱۰) و فاوز و همکاران (۲۰۲۴) عمدتاً تعارض والدگری را در چارچوب متغیرهای قابل سنجش و روابط خطی مفهوم‌سازی کرده‌اند. در مقابل، یافته‌های حاضر نشان می‌دهد والدین خود این تعارضات را نه صرفاً اختلاف در تکنیک‌های رفتاری، بلکه نبرد فلسفه‌ها و ارزش‌ها، نابرابری در بار مسئولیت و نشانه‌ای از مشکلات زناشویی عمیق‌تر معنا می‌کنند. این شکاف میان مفهوم‌سازی پژوهشگران (تعارض به عنوان متغیر) و معنای زیسته والدین (تعارض به عنوان کشمکش هویتی و ارزشی) نشان می‌دهد مدل‌های خطی موجود از درک ماهیت این پدیده قاصرند.

در عین حال، یافته‌های حاضر از حیث محتوایی با پژوهش‌هایی که به ریشه‌های عمیق‌تر تعارض پرداخته‌اند همسو است. سوجتا و استرزلسکی (۲۰۲۳) نشان دادند تفاوت در طرحواره‌های والدگری[1] که از تجربیات کودکی و فرهنگ شکل می‌گیرند، منبع اصلی نبردهای فلسفی میان والدین است. همچنین، یافته «نابرابری در نقش‌ها و بار مسئولیت» با نتایج رهمی و همساه

[1]. parenting schemas

(۲۰۲۳) و شارما (۲۰۲۵) همخوانی دارد که در جوامع با ساختارهای جنسیتی سنتی، احساس بی‌عدالتی در تقسیم وظایف والدگری را عامل اصلی تعارضات معرفی کرده‌اند. با این حال، آنچه یافته‌های حاضر را متمایز می‌سازد، نشان دادن پیوند میان این لایه‌هاست؛ والدین نابرابری در نقش‌ها را نه یک مسئله مجزا، بلکه در پیوند با تفاوت‌های ارزشی و مشکلات زناشویی تجربه می‌کنند.

مفهوم «تعارض به مثابه نشانه‌ای از مشکلات زناشویی» نیز با نظریه سیستم‌های خانواده مینوچین (۲۰۱۸) همسو است که بر درهم‌تنیدگی زیرسیستم‌های خانواده تأکید دارد. اما یافته‌های حاضر فراتر از این همسویی نظری، نشان می‌دهد که در بافت فرهنگی ایران، این درهم‌تنیدگی با شدت بیشتری رخ می‌دهد. در حالی که پژوهش‌های غربی (لیندروس و همکاران، ۲۰۲۴) اغلب تعارض والدگری و زناشویی را به عنوان دو حوزه قابل تفکیک بررسی می‌کنند، یافته‌های حاضر نشان می‌دهد این تفکیک در تجربه زیسته والدین ایرانی مصداق ندارد؛ فرزندپروری به عرصه‌ای برای ابراز غیرمستقیم تمامی نارضایتی‌های حل‌نشده رابطه تبدیل می‌شود.

نکته مهم آنکه این تفاوت را نمی‌توان صرفاً به تفاوت روش‌شناختی (کیفی در مقابل کمّی) نسبت داد. بلکه پژوهش‌های کیفی انجام‌شده در فرهنگ‌های فردگرا (مانند گاتمن، ۲۰۲۳) نیز الگوهای تعاملی متفاوتی را گزارش کرده‌اند. در آن پژوهش‌ها، تأکید بیشتر بر توالی‌های ارتباطی مانند انتقاد و دفاع است، در حالی که در یافته‌های حاضر، مفاهیمی مانند مثلث‌سازی با کودک و باج‌گیری عاطفی بسامد بیشتری دارند. این تفاوت را می‌توان به ویژگی‌های فرهنگی جوامع جمع‌گرا نسبت داد؛ جایی که مرزهای بین‌نسلی شکننده‌تر است (بوئن، ۱۹۹۳) و فرزند به عنوان عنصر ثبات‌بخش خانواده، ناخواسته وارد تعارضات والدین می‌شود (وانگ و همکاران، ۲۰۲۴).

یافته‌های این پژوهش در حوزه پویایی رابطه و الگوهای تعاملی، ضمن تأیید بخشی از ادبیات موجود، تفاوت‌های مهمی را در بستر فرهنگی ایران آشکار می‌سازد پژوهش‌های پیشین در زمینه الگوهای تعاملی مخرب، عمدتاً بر توالی‌های ارتباطی دوتایی مانند انتقاد و دفاع یا کناره‌گیری و پرخاشگری متمرکز بوده‌اند (گاتمن، ۲۰۲۳). این الگوها در یافته‌های حاضر نیز تحت عنوان «توالی ارتباطی مخرب» مشاهده شد و با نتایج گاتمن (۲۰۲۳) در مورد نشانه‌های هشداردهنده فروپاشی رابطه همسویی کامل دارد. با این حال، آنچه یافته‌های حاضر را از این دسته از پژوهش‌ها متمایز می‌سازد، بسامد و شدت بالای دو الگوی «مثلث‌سازی با کودک» و «باج‌گیری عاطفی» در تجارب والدین ایرانی است. در حالی که پژوهش‌های غربی عمدتاً تعارض را در سطح زوجین و در چارچوب تعاملات دوسویه بررسی می‌کنند، یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که در بافت فرهنگی

ایران، تعارضات زناشویی به‌سرعت به زیرسیستم والد-فرزندی نفوذ کرده و الگوهای سه‌نفره ایجاد می‌کنند.

این تفاوت را می‌توان در چارچوب نظریه سیستم‌های خانواده (مینوچین، ۲۰۱۸) و مفهوم مرزهای بین‌نسلی تحلیل کرد. بوئن (۱۹۹۳) مثلث‌سازی را سازوکاری برای کاهش تنش در زیرسیستم‌های دوتایی تعریف کرده است. اما یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که در خانواده‌های ایرانی، این پدیده نه یک استثنا، بلکه الگویی رایج و تکرارشونده است. پژوهش وانگ و همکاران (۲۰۲۴) در فرهنگ‌های جمع‌گرای شرق آسیا نیز الگویی مشابه را گزارش کرده است که با یافته‌های این پژوهش همسو است. این همسویی میان دو فرهنگ جمع‌گرا، در مقابل پژوهش‌های انجام‌شده در فرهنگ‌های فردگرا، نشان می‌دهد که ساختارهای فرهنگی-ارزشی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری الگوهای تعاملی دارند. در فرهنگ‌هایی که فرزند نقشی محوری در ثبات و انسجام خانواده ایفا می‌کند، وارد شدن او به تعارضات والدین، اگرچه مخرب است، اما به عنوان راهبردی ناخودآگاه برای مدیریت تنش‌های زناشویی عمل می‌کند.

در حوزه «باج‌گیری و بازی‌های عاطفی»، یافته‌های حاضر با پژوهش‌های گاتمن (۲۰۱۱)، بائو (۲۰۲۳) و اوک و همکاران (۲۰۲۱) همسو است. این پژوهش‌ها نشان داده‌اند که استفاده از سکوت به عنوان تنبیه، تهدید به ترک رابطه و القای احساس گناه، از الگوهای مخرب مبتنی بر کنترل در روابط نزدیک هستند. با این حال، آنچه در یافته‌های حاضر حائز اهمیت است، کارکرد دوگانه این بازی‌ها در بستر اختلافات فرزندپروری است. برخلاف پژوهش‌هایی که این الگوها را صرفاً در چارچوب تعارضات زناشویی بررسی کرده‌اند (کوان، ۲۰۲۰)، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در حوزه فرزندپروری، باج‌گیری عاطفی غالباً با بهانه قرار دادن فرزند انجام می‌شود و فرزند را به ابزاری برای اعمال قدرت تبدیل می‌کنند. این یافته، پیوند میان دو مضمون «مثلث‌سازی» و «باج‌گیری عاطفی» را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که در تجربه زیسته والدین، این دو الگو اغلب به صورت هم‌زمان و تقویت‌کننده یکدیگر ظاهر می‌شوند.

نکته قابل تأمل دیگر آنکه پژوهش‌های پیشین مانند کوان (۲۰۲۰) و گاتمن (۲۰۲۳) عمدتاً بر پیامدهای بلندمدت این الگوها بر رابطه زناشویی تأکید داشته‌اند. اما یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که پیامدهای این الگوها فراتر از رابطه زناشویی است و به سلامت روان کودک و همچنین فرسودگی والدگری نیز تسری می‌یابد. کودکانی که در مثلث‌سازی قرار می‌گیرند، با تعارض وفاداری، احساس گناه و اضطراب مواجه می‌شوند (وانگ و همکاران، ۲۰۲۴) و والدینی که به باج‌گیری عاطفی روی می‌آورند، به تدریج سرمایه‌های اعتماد و صمیمیت رابطه را از دست می‌دهند. این یافته، مدل‌های خطی موجود را گسترش می‌دهد و نشان می‌دهد که الگوهای

تعاملی مخرب، نه از طریق یک مسیر واحد، بلکه از طریق شبکه‌ای از پیامدهای به هم پیوسته، نظام خانواده را دچار اختلال می‌کنند.

یافته‌های این پژوهش در حوزه پیامدهای ادراک شده، اگرچه با بخش قابل توجهی از ادبیات موجود همسویی دارد، اما از دو جهت پیامدهای در نظر گرفته‌شده و سطح روابط علی میان آنها، گسست مهمی با رویکرد غالب در پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد.

در حوزه «فرسایش پیوند زناشویی»، یافته‌های حاضر با مفهوم افول زناشویی گاتمن و لونسون (۲۰۰۰) همسویی کامل دارد. تجربیاتی مانند تبدیل شریک زندگی به حریف، جایگزینی عشق با تکلیف و تفسیر منفی رفتارهای خنثی همسر، همگی از نشانه‌های کلاسیک افول زناشویی هستند. با این حال، آنچه یافته‌های حاضر به این مفهوم می‌افزاید، نشان دادن مسیر خاص این افول در بستر اختلافات فرزندپروری است. در حالی که پژوهش‌های گاتمن عمدتاً افول زناشویی را از مسیر تعارضات عمومی زوجین دنبال کرده‌اند، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در میان والدین دارای اختلافات فرزندپروری، افول اغلب از حوزه والدگری آغاز می‌شود و سپس به سایر ابعاد رابطه تسری می‌یابد. این یافته با پژوهش لی و همکاران (۲۰۲۵) همسو است که نشان دادند ناهماهنگی در حوزه والدگری، پیش‌بین قوی‌تری برای افول زناشویی نسبت به تعارضات عمومی است.

در حوزه «نگرانی شدید درباره کودک»، یافته‌های حاضر با پژوهش‌های گسترده‌ای که تعارضات والدین را عامل خطری برای مشکلات رفتاری کودکان معرفی کرده‌اند (کرفت و همکاران، ۲۰۲۱) همسو است. اما نکته قابل تأمل آنکه در ادبیات موجود، این نگرانی‌ها عمدتاً از منظر پژوهشگران و به عنوان یک سازه نظری بررسی شده است. یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که والدین خود به طور عمیق و مکرر به این نگرانی‌ها اشتغال ذهنی دارند و این نگرانی‌ها بخشی از تجربه زیسته آنان است. تفاوت مهم دیگر آنکه یافته‌های ما سه سطح نگرانی از آسیب‌های آنی (اضطراب و پرخاشگری)، نگرانی از الگوبرداری (درونی‌سازی سبک‌های تعاملی مخرب) و نگرانی از انتقال بین‌نسلی (تکرار چرخه آسیب در نسل بعد) را آشکار می‌سازد که در پژوهش‌های پیشین به صورت مجزا بررسی شده بودند. آنچه در ادبیات موجود مغفول مانده، پیوند میان این سه سطح است؛ یافته‌های ما نشان می‌دهد که این نگرانی‌ها در تجربه والدین به صورت یک زنجیره به هم پیوسته ظاهر می‌شوند.

مفهوم «بحران در هویت والدگری» شاید مهم‌ترین نقطه گسست یافته‌های حاضر با ادبیات موجود باشد. در حالی که نظریه هویت نقش (استتس و سرپ، ۲۰۱۳) به خوبی نشان می‌دهد

که ناتوانی در ایفای نقش مطابق با استانداردهای درونی‌شده، منجر به ناهماهنگی هویتی[1] می‌شود، پژوهش‌های پیشین در حوزه اختلافات فرزندپروری عمدتاً بر پیامدهای رفتاری (مانند پرخاشگری) یا رابطه‌ای (مانند رضایت زناشویی) متمرکز بوده‌اند و کمتر به پیامدهای هویتی توجه کرده‌اند. یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که تعارضات فرزندپروری نه تنها رابطه زوجین و سلامت کودک، بلکه خودپنداره والدین را نیز نشانه می‌گیرد. والدینی که نمی‌توانند با همسر خود در تربیت کودک هماهنگ شوند، نه تنها خود را در نقش همسر ناموفق می‌بینند، بلکه در نقش والد نیز احساس شکست می‌کنند. این یافته با پژوهش لی و همکاران (۲۰۲۵) همسو است که نشان دادند تعارضات والدگری می‌تواند احساس شایستگی والدین را در این نقش دچار تزلزل کند.

یافته‌های این پژوهش در حوزه راهبردهای مقابله، دو مسیر متمایز را آشکار ساخت که با مدل‌های نظری موجود همسو است، اما از حیث نقش بازتعریف معنا و کاربرد بافتی این راهبردها، دانش موجود را گسترش می‌دهد.

مسیر نخست، «کناره‌گیری یا تسلیم برای آرامش»، با مدل فرآیندی استرس و مقابله[2] لازاروس (۱۹۸۴) همسوست که نشان می‌دهد افراد زمانی که منابع لازم برای تغییر موقعیت را در اختیار ندارند، به راهبردهای هیجان‌مدار روی می‌آورند. پژوهش اسکوپ-سالیوان و همکاران (۲۰۱۵) نیز نشان داده است راهبردهای اجتنابی اگرچه در کوتاه‌مدت تنش را کاهش می‌دهند، در بلندمدت به انباشت خشم و احساس ناتوانی منجر می‌شوند. یافته‌های حاضر این الگو را تأیید می‌کند، اما نشان می‌دهد که در بافت اختلافات فرزندپروری، این راهبردها پیامدهای ویژه‌ای دارند. برخلاف پژوهش‌هایی که کناره‌گیری را عمدتاً در چارچوب تعارضات زناشویی عمومی بررسی کرده‌اند (گاتمن، ۲۰۲۳)، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در حوزه والدگری، کناره‌گیری اغلب با واگذاری مسئولیت تربیت به همسر همراه است که خود به منبع جدیدی از تعارض و نابرابری تبدیل می‌شود.

مسیر دوم، «تلاش‌های فعال برای گفت‌وگو و حل مسئله»، با مدل آسیب‌پذیری-استرس-سازگاری[3] ریس و اسپرکر (۲۰۰۹) همسوست که بر نقش مهارت‌های تطبیقی در تعیین کیفیت رابطه تأکید دارد. چاکرابورتی (۲۰۲۴) نیز نشان داده است که راهبردهای متمرکز بر مسئله، عاملیت و تاب‌آوری زوجین را افزایش می‌دهند. با این حال، آنچه یافته‌های حاضر به این ادبیات

---

1. identity dissonance
2. transactional model of stress & coping
3. vulnerability-stress-adaptation model

می‌افزاید، نشان دادن موانع فرهنگی-ساختاری در به‌کارگیری این راهبردهاست. در حالی که پژوهش‌های غربی ایجاد ساختار برای گفت‌وگو و درخواست کمک از فرد معتمد را راهبردهایی نسبتاً در دسترس معرفی کرده‌اند، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در بافت فرهنگی ایران، این راهبردها با موانعی مانند تابوی مراجعه به مشاور، نگرانی از قضاوت دیگران و فقدان الگوهای ارتباطی سازنده در خانواده‌های مبدأ مواجه هستند.

مهم‌ترین نقطه گسست یافته‌های حاضر با پژوهش‌های پیشین، مفهوم «بازتعریف و یافتن معنا» است. در حالی که پژوهش‌های پیشین عمدتاً راهبردهای مقابله را به دو دسته هیجان‌مدار و مسئله‌مدار تقسیم کرده‌اند (لازاروس، ۱۹۸۴)، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که دسته سومی نیز وجود دارد که فراتر از مدیریت هیجان یا حل مسئله عمل می‌کند. این دسته که با مفهوم رشد پس از سانحه[1] تدسچی و مورہ (۲۰۲۱) و پژوهش لنارز و همکاران (۲۰۱۹) همسوست، شامل بازتعریف شناختی ماهیت تعارض و بازسازی معنای آن است. نکته مهم آنکه این راهبرد نه در همه والدین، بلکه تنها در گروهی از آنان مشاهده شد که از منابع حمایتی، سواد روان‌شناختی و الگوهای یادگیری‌شده از خانواده مبدأ بیشتری برخوردار بودند. این یافته، فراتر از مدل‌های فردی مقابله، نشان می‌دهد که ظرفیت بازتعریف معنا، خود متأثر از سرمایه‌های فرهنگی-روان‌شناختی والدین است.

تفاوت دیگر در کاربرد بافتی این راهبردهاست. پژوهش‌های پیشین (مانند اسکوپ-سالیوان و همکاران، ۲۰۱۵) عمدتاً راهبردهای مقابله را در سطح فردی و فارغ از بافت رابطه‌ای بررسی کرده‌اند. اما یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که انتخاب راهبردهای مقابله در حوزه اختلافات فرزندپروری، به شدت تحت تأثیر هماهنگی یا ناهماهنگی زوجین در سایر ابعاد رابطه است. والدینی که در ابعاد دیگر رابطه (مانند صمیمیت عاطفی یا تقسیم مسئولیت‌ها) احساس حمایت می‌کنند، بیشتر به راهبردهای فعال و بازتعریف معنا روی می‌آورند؛ در حالی که والدینی که احساس بی‌عدالتی یا بی‌اعتمادی می‌کنند، به کناره‌گیری پناه می‌برند.

در پایان، یافته‌های این پژوهش پدیدارشناسانه نشان می‌دهد که زوجین دارای اختلاف در شیوه‌های فرزندپروری، در بطن یک تجربه زیسته چندلایه و پرفشار قرار می‌گیرند که ابعاد هیجانی، جسمانی، رابطه‌ای و هویتی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای اکثریت شرکت‌کنندگان، چرخه‌های تعاملی مخرب، بار سنگین هیجانات منفی و فرسایش تدریجی پیوند زناشویی به قدری غالب است که آنان را در وضعیتی شبیه به گیرافتادگی قرار می‌دهد؛ وضعیتی

[1]. post-traumatic growth

که در آن، انرژی و منابع روانی آنان صرفاً صرف مدیریت بحران‌های روزمره شده و ظرفیتی برای خروج از الگوهای ناکارآمد باقی نمی‌ماند. با این حال، در سوی دیگر این طیف، اقلیتی از والدین وجود دارند که علی‌رغم مواجهه با همان چالش‌ها، از تاب‌آوری رابطه‌ای و عاملیت فردی بیشتری برخوردارند. این گروه با به کارگیری راهبردهای فعال حل مسئله و مهم‌تر از آن، از طریق بازتعریف شناختی و جست‌وجوی معنا در دل آشفتگی، موفق می‌شوند بحران را نه به عنوان یک بن‌بست، که به مثابه یک چالش مشترک رشد دهنده بازتعریف کنند. این تمایز کلیدی نشان می‌دهد که صرف وجود تعارض، سرنوشت‌ساز نیست، بلکه چگونگی ادراک، تفسیر و پاسخ به آن است که مسیر را به سمت فرسودگی کامل یا رشد مشترک پیش می‌برد. بنابراین، هدف نهایی مداخلات حمایتی باید تمرکز بر تقویت همین مهارت‌های معناسازی، ارتباط سازنده و خروج از چرخه‌های تعاملی مخرب باشد تا والدین از وضعیت قربانی چالش‌ها به موقعیت مدیر فعال رابطه و والدگری خود ارتقا یابند.

این پژوهش همانند سایر مطالعات با محدودیت‌هایی روبه‌رو بود. با وجود توضیحاتی درباره حفظ حریم خصوصی و ناشناس ماندن هویت شرکت‌کنندگان، تعدادی از اعضای نمونه پس از هماهنگی اولیه غیب می‌شدند و تمایلی به پاسخگویی نداشتند؛ تا جایی که برخی مواقع، پژوهشگر بعد از گذشت مدتی و پیگیری مجدد، موفق به تکمیل مصاحبه‌ها می‌شد. با وجود این محدودیت‌ها، یافته‌های این مطالعه، بینش‌های ارزشمندی را برای درک تجارب و چالش‌های فرزندپروری فراهم می‌آورد. برای پژوهش‌های آتی، استفاده از طرح‌های ترکیبی (کیفی-کمی)، درگیر کردن زوجین در مصاحبه‌های مشترک برای رصد تعامل زنده و انجام مطالعات طولی برای بررسی تحول این تجارب در گذر زمان پیشنهاد می‌شود. همچنین، بررسی همین پدیده در بافت‌های فرهنگی مختلف و در میان خانواده‌هایی با ساختارهای گوناگون (مانند خانواده‌های تک‌والد یا فرزندخوانده) می‌تواند ابعاد جدیدی از این موضوع پیچیده را روشن سازد.

یافته‌های این پژوهش تلویحات روشنی برای متخصصان حوزه خانواده و زوج‌درمانگران دارد. ارزیابی اولیه باید به تقسیم عادلانه وظایف والدگری و احساس بی‌عدالتی توجه کند و مداخلات باید فراتر از اصلاح تکنیک‌های رفتاری و معطوف به کاوش در تفاوت‌های ارزشی و طرحواره‌های والدگری باشد. پیشنهاد می‌شود که متخصصان با شناسایی الگوهایی مانند مثلث‌سازی و باج‌گیری عاطفی، مهارت‌های ارتباطی و بازتعریف مرزهای خانوادگی را آموزش دهند و به والدین کمک کنند تا خودپنداره‌ای منعطف‌تر از نقش والدگری شکل دهند و موفقیت را در هماهنگی کامل با همسر تعریف نکنند. در نهایت، باید توجه شود که طراحی مداخلات پیشگیرانه در دوران پیش از تولد و سال‌های اولیه فرزندپروری، از شکل‌گیری الگوهای تعاملی مخرب جلوگیری می‌کند.

موازین اخلاقی

در این مطالعه، مشارکت تمامی افراد داوطلبانه و بر اساس رضایت شخصی آنان بود و در هر مرحله امکان خروج از پژوهش را داشتند. پیش از انجام مصاحبه، رضایتنامه آگاهانه توسط شرکت‌کنندگان تکمیل و امضا گردید. همچنین، اطلاع کامل از ضبط گفت‌وگوها به افراد داده شد. کلیه مصاحبه‌ها به صورت محرمانه و ناشناس انجام شد و صرفاً در راستای اهداف پژوهشی مورد استفاده قرار گرفت. پس از پایان پژوهش، تمامی فایل‌های صوتی مصاحبه‌ها حذف شدند. این پژوهش دارای کد اخلاق به شرح IR.BASU.REC.1404.071 می‌باشد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده اول در رشته روان‌شناسی در دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا همدان است. نویسنده دوم، استاد راهنما و نویسنده سوم و چهارم، اساتید مشاور بودند.

تعارض منافع

بنابر اظهار نویسندگان، در این مقاله تعارض منافعی وجود ندارد.

سپاسگزاری

پژوهشگران مراتب قدردانی خود را از کلیه مشارکت‌کنندگان محترم در این مطالعه که با صرف وقت و همکاری صمیمانه خود امکان انجام این پژوهش را فراهم نمودند، ابراز می‌دارند. این مطالعه بدون هرگونه حمایت مالی صورت گرفته است.

References

Aghaziarati, A., & Ashori, M. (2023). Meta-Analysis of the Effectiveness of Mindful Parenting in Parents of Exceptional Children. *Applied Psychology*, *17*(4), 105-120. [Link]

Amani, R., Roshanaei, M. R., Mirzai, F., & Yarmohamadi Vasel, S. (2025). Lived Experiences of Men between 40 and 45 Years Old in the Context of Transitioning Challenges to Parenthood. *Journal of Family Research*, *21*(1), 81. [Link]

Bao, D. (2023). The multiple meanings of silence in social psychology. *Environment and Social Psychology*, *8*(3), 1-16. [Link]
Baumrind, D. (1967). Child care practices anteceding three patterns of preschool behavior. *Genetic psychology monographs, 75*(1), 43-88. [Link]
Baumrind, D. (1973). The development of instrumental competence through socialization. In *Minnesota symposium on child psychology* (Vol. 7, pp. 3-46). [Link]
Besharat, M. A., & Kamran, M. (2017). Mediating role of interpersonal problems on the relationship between parenting styles and marital problems. *Family Psychology*, *4*(1), 3-16. [Link]
Bowen, M. (1993). *Family therapy in clinical practice*. Jason Aronson. [Link]
Bondy, E. (2024). *A quantitative study examining perceived parenting styles and their impact on early marriage conflict management styles, feelings of closeness, and relational satisfaction* (Master's thesis). University of Nebraska at Omaha. [Link]
Bowlby, J. (1979). The bowlby-ainsworth attachment theory. *Behavioral and brain sciences*, *2*(4), 637-638. [Link]
Buri, J. R. (1991). Parental authority questionnaire. *Journal of personality assessment*, *57*(1), 110-119. [Link]
Campbell, C. G. (2023). Two decades of coparenting research: A scoping review. *Marriage & Family Review*, *59*(6), 379-411. [Link]
Chakraborty, N. (2024). Adult Attachment Functioning and Marital Quality: A Psychosocial Study on Early & Middle Adults. *Indian Journal of Health Studies*, *6*, 63-82. [Link]
Craft, A. L., Perry-Jenkins, M., & Newkirk, K. (2021). The implications of early marital conflict for Children's development. *Journal of child and family studies*, *30*(1), 292-310. [Link]
Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2016). Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches. Sage publications.
Crnic, K. A., & Coburn, S. S. (2020). Stress and parenting. In *Psychological insights for understanding COVID-19 and families, parents, and children* (pp. 103-130). Routledge. [Link]
Dallos, R. (2023). Attachment narrative therapy. In Attachment narrative therapy: Applications and developments (pp. 1-31). Cham: Springer International Publishing. [Link]
Doodman, P. (2018). The Relationship between Parenting Practices and Accountability of High School Students in Mehr Town, 2015-2016 (Iran) Parvaneh Doodman. *Qom University of Medical Sciences Journal*, *12*(4), 51-60. [Link]
Favez, N., Rattaz, V., Puglisi, N., Razurel, C., Epiney, M., & Tissot, H. (2024). The interplay between maternal and paternal senses of efficacy

moderates the link between perinatal parental stress and family alliance at 3 months. *Parenting*, *24*(1), 30-38. [Link]

Fincham, F. D., & Beach, S. R. (2010). Marriage in the new millennium: A decade in review. Journal of marriage and family, 72(3), 630-649. [Link]

Fraley, R. C. (2019). Attachment in adulthood: Recent developments, emerging debates, and future directions. *Annual review of psychology*, *70*(1), 401-422. [Link]

Frosch, C. A., Schoppe-Sullivan, S. J., & O'Banion, D. D. (2021). Parenting and child development: A relational health perspective. *American journal of lifestyle medicine*, *15*(1), 45-59. [Link]

Goagoses, N., Bolz, T., Eilts, J., Schipper, N., Schuetz, J., Rademacher, A., ... & Koglin, U. (2023). Parenting dimensions/styles and emotion dysregulation in childhood and adolescence: a systematic review and Meta-analysis. *Current Psychology*, *42*(22), 18798-18822. [Link]

Gottman, J. (2023). *What predicts divorce?: The relationship between marital processes and marital outcomes*. Routledge. [Link]

Gottman, J. M. (2011). *The science of trust: Emotional attunement for couples*. WW Norton & Company. [Link]

Gottman, J. M., & Levenson, R. W. (2000). The Timing of Divorce: Predicting When a Couple Will Divorce Over a 14-Year Period. *Journal of Marriage and Family, 62*(3), 737-745. [Link]

Guidi, J., Lucente, M., Sonino, N., & Fava, G. A. (2020). Allostatic load and its impact on health: a systematic review. *Psychotherapy and psychosomatics*, *90*(1), 11-27. [Link]

Jalil-Abkenar, S. S. (2025). The Effectiveness of Schema-Based Parenting on Parental Acceptance and Fatigue in Mothers of Students with Intellectual Disability. *Applied Psychology*, *19*(2), 80-102. [Link]

Juraevna, G. D. (2022). Psychological views on the role of parents in raising children in the family. *ACADEMICIA: An International Multidisciplinary Research Journal*, *12*(10), 143-147. [Link]

Kagitcibasi, C. (2017). *Family, self, and human development across cultures: Theory and applications*. Routledge. [Link]

Kazdin, A. E. (2005). Parent management training: Treatment for oppositional, aggressive, and antisocial behavior in children and adolescents. Oxford University Press.

Kiecolt-Glaser, J. K., & Wilson, S. J. (2017). Lovesick: How couples' relationships influence health. *Annual review of clinical psychology*, *13*(1), 421-443. [Link]

Kwan, H. Y. C. (2020). *Dysfunctional communication among chinese couples in Hong Kong: Emotional blackmail and the four horsemen of the*

apocalypse (Doctoral dissertation). International University of Alliant. [Link]

Lazarus, R. S. (1984). *Stress, appraisal, and coping* (Vol. 445). Springer. [Link]

Lee, E. (2023). Experts and parenting culture. In *Parenting culture studies* (pp. 69-97). Cham: Springer International Publishing. [Link]

Lennarz, H. K., Hollenstein, T., Lichtwarck-Aschoff, A., Kuntsche, E., & Granic, I. (2019). Emotion regulation in action: Use, selection, and success of emotion regulation in adolescents' daily lives. *International journal of behavioral development*, *43*(1), 1-11. [Link]

Li, S., Zhang, J., You, R., & Ji, Y. (2025). The relation between parental marital quality and parent–child attachment security: A three-level meta-analysis. *Journal of Family Psychology*. Advance online publication. [Link]

Lindroos, E., Räikkönen, E., Malinen, K., & Rönkä, A. K. (2024). Circular causality in daily coparenting processes among first-time parents. Journal of Family Psychology, 38(5), 707-720. [Link]

Mikolajczak, M., & Roskam, I. (2020). Parental burnout: Moving the focus from children to parents. *New directions for child and adolescent development*, *2020*(174), 7-13. [Link]

Minuchin, S. (2018). *Families and family therapy*. Routledge. [Link]

Mohagheghi, H., & Roshanaei, M. R. (2023). The effect of emotional couple therapy (EFT) on post-traumatic stress disorder (PTSD) caused by domestic violence. *Clinical Psychology Studies*, *14*(52), 118-146. [Link]

Nichols, L. M., & Tanner-Smith, E. E. (2022). Discrepant parent-adolescent reports of parenting practices: Associations with adolescent internalizing and externalizing symptoms. *Journal of youth and adolescence*, *51*(6), 1153-1168. [Link]

Ok, E., Qian, Y., Strejcek, B., & Aquino, K. (2021). Signaling virtuous victimhood as indicators of Dark Triad personalities. *Journal of personality and social psychology*, *120*(6), 1634. [Link]

Rachmad, Y. E. (2025). Social Learning Theory. *United Nations Economic and Social Council*. [Link]

Rahmy, I. N., & Hamsah, Y. (2023). Normative Construction of Obligations to Balance the Parenting Roles by Working Partners in Gender Equality Perspective. *An-Nisa Journal of Gender Studies*, *16*(2), 153-170. [Link]

Reis, H. T., & Sprecher, S. (Eds.). (2009). *Encyclopedia of human relationships*. Sage Publications. [Link]

Ronaghan, D., Gaulke, T., & Theule, J. (2024). The association between marital satisfaction and coparenting quality: A meta-analysis. *Journal of Family Psychology*, *38*(2), 236-245. [Link]

Schoppe-Sullivan, S. J., Altenburger, L. E., Lee, M. A., Bower, D. J., & Kamp Dush, C. M. (2015). Who are the gatekeepers? Predictors of maternal gatekeeping. *Parenting*, *15*(3), 166-186. [Link]

Sharma, P. P. (2025). Child's Rights and Parents Responsibilities Should Complement or Compete. *International Journal of Social Sciences, Language and Linguistics*, *5*(11), 136-141. [Link]

Sojta, K., & Strzelecki, D. (2023). Early maladaptive schemas and their impact on parenting: do dysfunctional schemas pass generationally? A systematic review. *Journal of clinical medicine*, *12*(4), 1263. [Link]

Stets, J. E., & Serpe, R. T. (2013). Identity theory. In *Handbook of social psychology* (pp. 31-60). Dordrecht: Springer Netherlands. [Link]

Talebzadeh Sani, H., Faramarzi, S., & Nadi, M. A. (2023). Structural relationships between parenting practices and happiness mediated by life satisfaction and quality of life in mothers of children with intellectual developmental disorder. *Psychological Science*, *22*(121), 171-188. [Link]

Tedeschi, R. G., & Moore, B. A. (2021). Posttraumatic growth as an integrative therapeutic philosophy. *Journal of Psychotherapy Integration*, *31*(2), 180-194. [Link]

Wang, M., Liu, S., & Belsky, J. (2017). Triangulation processes experienced by children in contemporary China. *International Journal of Behavioral Development*, *41*(6), 688-695. [Link]

Wang, L., Tian, J., & Rozelle, S. (2024). Parenting style and child mental health at preschool age: evidence from rural China. *BMC psychiatry*, *24*(1), 314. [Link]

Zakai, S. (2002). Theory and Method in Qualitative Research. *Social Sciences*, *9*(17), 41-69. [Link]

***

پیوست

مقیاس شیوه‌های فرزندپروری

ردیف	گویه‌ها	کاملاً مخالفم	مخالفم	نه مخالفم نه موافقم	موافقم	کاملاً موافقم
۱	والدین باید به بچه‌های خود اجازه دهند تا هر انچه را که می‌خواهند، انجام دهند.					
۲	بچه‌ها باید فقط از آن چه والدینشان می‌گویند، پیروی کنند، در غیر اینصورت باید آن‌ها را تنبیه کرد.					

۳	اگر به مشکلات بچه‌ها توجه شود، این دردسر را به دنبال دارد که آن‌ها گستاخ‌تر شده و انتظارات بیشتری از والدین خواهند داشت.					
۴	هرگاه والدین تصمیمی برای بچه‌ها بگیرند، باید دلایل آن را به آن‌ها بگویند.					
۵	اگر بچه‌ها نسبت به محدودیت‌های ایجاد شده در خانواده اعتراضی داشتند، والدین باید با صحبت کردن، آن‌ها را قانع کنند.					
۶	والدین نباید در کارهای مربوط به بچه‌ها دخالت کنند، چون بچه‌ها به‌طور ذاتی راه خودشان را پیدا می‌کنند.					
۷	اگر بچه‌ها کاملاً مطابق میل والدین خود رفتار کنند، در آینده افراد موفقی خواهند شد.					
۸	بچه‌ها باید کاری را که والدین از آن‌ها انتظار دارند، انجام دهند. اما اگر انتظارات والدین غیر قابل قبول بود، باید بتوانند آن را آزادانه با والدین خود مطرح کنند.					
۹	وقتی والدین از بچه‌ها می‌خواهند تا کاری را انجام دهند، بچه‌ها باید بدون چون و چرا آن را انجام دهند.					
۱۰	والدین نباید بچه‌ها را در منزل محدود کنند، بلکه باید آن‌ها را آزاد بگذارند تا تمام لوازم اطراف خود را دستکاری کنند.					
۱۱	هرگاه بچه‌ها برخلاف میل والدین رفتا کردند، والدین باید به جای تنبیه، آن‌ها را راهنمایی کنند.					
۱۲	والدین خیلی زود باید به بچه‌ها بفهمانند که رئیس خانواده کیست.					
۱۳	والدین باید در تصمیم‌گیری‌های مربوط به خانواده فقط آنچه را که خواست بچه‌ها است، انجام دهند.					
۱۴	اگر والدین رفتار و خواسته‌های بچه‌ها را محدود نکنند، بیشتر مشکلات حل می‌شود.					
۱۵	والدین باید هنگام تصمیم‌گیری در مورد مسائل و برنامه‌های خانواده، نظر بچه‌ها را دخالت دهند و از آن‌ها نیز نظرخواهی کنند.					
۱۶	والدین باید با بچه‌هایی که با نظر آن‌ها مخالفت می‌کنند، به شدت برخورد نمایند.					

۱۷	والدین باید به بچه‌ها اجازه دهند تا خودشان در کارها تصمیم گیرنده باشند.					
۱۸	شوخی و بازی کردن بچه‌ها در حضور والدین، توهین به آن‌هاست.					
۱۹	بچه‌ها به بازی و تفریح نیاز دارند، برای این کار والدین باید به آن‌ها اجازه دهند تا هر وقت که دلشان خواست از منزل خارج شوند.					
۲۰	باید به بچه‌ها اجازه داده شود که اگر فکر می‌کنند نظرشان از نظرات والدین خود بهتر است، آن را ابراز کنند.					
۲۱	وقتی بچه‌ها مرتکب اشتباهی می‌شوند، هیچگاه نباید آنها را سرزنش کرد.					
۲۲	اگر والدین تصمیمی برخلاف میل بچه‌ها گرفتند، باید با بچه‌ها گفتگو کنند و حتی اگر در تصمیم خود اشتباه کرده بودند، آن را بپذیرند.					
۲۳	گاهی اوقات والدین باید با بچه‌ها سازش کنند، نه‌اینکه همیشه انتظار داشته باشند که بچه‌ها با آن‌ها سازش نمایند.					
۲۴	بچه‌ها را باید آزاد گذاشت تا خودشان تجربه کنند.					
۲۵	بعضی از بچه‌ها ذاتاً بد هستند و باید طوری تربیت شوند که از والدین خود بترسند.					
۲۶	بچه‌ها وقتی بزرگ شوند، از سخت‌گیری والدین خود سپاس‌گزاری خواهند کرد.					
۲۷	وقتی بچه‌ها دچار مشکل و دردسر می‌شوند (کار خطایی انجام می‌دهند) باید بدانند که با مطرح کردن آن مشکل برای والدین خود، تنبیه نمی‌شوند.					
۲۸	در مجالس و میهمانی‌ها باید بچه‌ها را آزاد گذاشت تا محیط اطراف خود را دستکاری کنند تا حس کنجکاوی آن‌ها ارضا شود.					
۲۹	بچه‌ها جدی و کوشا نخواهند بود، مگر این که درباره کارهای آن‌ها سخت‌گیری کنیم.					
۳۰	هرچند بچه‌ها تجربه کمی دارند، اما گاهی اوقات نظر آن‌ها بهتر از نظر والدین است.					

***